

## بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۳۰ بهمن ۱۳۹۳

### آیه مورد بحث

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ. إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ. قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ»

### رشد و کمال در انبیا و اولیا الهی سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین

انسان در زمان جوانی احتمال نمی‌دهد که با گذشت زمان و افزایش عمر، تا چه اندازه با ناتوانی‌های جسمانی روبرو خواهد شد. این ضعف قوای طبیعی، آیاتی از حق تعالی است که موجب می‌شود، انسان به قیامت توجه داشته باشد و از آن غفلت نکند. آیات مورد بحث، آیه‌ی پنجاه‌ویک و پنجاه‌ودو از سوره‌ی مبارکه‌ی انبیاء است. در اینجا این سوال مطرح است که آیا پیامبران خدا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین بعد از تولد و ورود به این دنیا به تدریج کمال لازم را به دست آورده‌اند؟ کمال لازم به این معنی است که فاصله‌ی بسیار زیادی بین کمال پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای پاسخ‌گویی به سؤالات زمان و شرایط خود، با کمال حضرت نوح علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام با توجه به اقتضا و نیازمندی انسان‌های زمان آن بزرگوار وجود دارد. دو بحث کلی مطرح است. یکی این‌که وضعیت این رشد و این کمال و این افضلیت و این امتیاز از سایر مردم چه‌گونه در اختیار این بزرگواران قرار گرفته است. آیا این رشد دفعتاً حاصل شده یا تدریجاً به ایشان داده می‌شود؟ آیا بعد از به دنیا آمدن بوده یا قبل از به دنیا آمدن، به ایشان داده شده است؟ پس از این مرحله، آیا این وجود قابل تشکیک و قابل تجزیه و کم و زیاد شدن است یا چنین قابلیت‌هایی وجود ندارد؟

بحث دوم موضوع تقلید است. کلمه‌ی تقلید که به گوش مردم آشنا است، چند معنی دارد که بعضی از معانی آن که مورد نکوهش و انتقاد قرآن کریم هم واقع شده است، امری ناپسند است. شعری هم که از جمله‌ی علما و عرفای شیعه بوده‌اند، در اشعار خود تقلید را نکوهش کرده‌اند: ((خلق را تقلیدشان بر باد داد)). معنی دیگر تقلید این است که اگر انسان خودش کارشناس نیست، بایستی حتماً در انجام کارهایی که قصد دارد به حساب خدای متعال بگذارد مدرک داشته باشد. این مدرک، فتوای مرجع تقلیدی است که به عنوان رابط و دلیل بر مشروعیت کار از او تقلید می‌کند.

شخص بیمار به پزشک مراجعه می‌کند و مطابق دستور پزشک عمل می‌کند. اگر از این بیمار پرسند که این قرصی که به شما داده‌اند، عوارض بدتر از این بیماری دارد یا ندارد؟ جواب می‌دهد نمی‌دانم، اما عقل من به من می‌گوید که به کارشناس واقعی و کسی که وجدان خود را از دست نداده باشد، مراجعه کن. این بحث دوم از دو موضوع اصلی، در سه-چهار آیه ذکر شده است. آیه‌ی پنجاه‌ویک از سوره‌ی انبیاء می‌فرماید که ما حضرت ابراهیم سلام‌الله‌علیه را به رشد خودش رساندیم. قرآن نفرموده است که او را به رشد رساندیم، بلکه فرموده است: «رُشِدَهُ»، یعنی آن حضرت را به رشد خودش رساندیم.

یکی از سؤالاتی که مطرح می‌شود این است که آیا امام حسین صلوات‌الله‌علیه هنگام تولد، همان مقام بعد از شهادت را داشت یا به تدریج تکامل پیدا کرد؟ آیا این تکامل به اندازه‌ای بود که جواب‌گوی سؤالات مردم باشد؟ در روایات داریم که "الْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا". امام مجتبی صلوات‌الله‌علیه ده سال در بین مردم بود و سکوت اختیار کرده بود. آن حضرت حتی یک هزارم آن مقداری که یک حاکم و مدیر شایسته بایستی در مسائل جامعه دخالت بکند، دخالت نمی‌کرد. سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه هم در مدت ده سال بعد از شهادت برادر بزرگوارشان، در مسائل دخالت نمی‌کرد.

### ارزش علم و آگاهی و لذا ید ناشی از درک حقایق

به دلیل شرایط سیاسی در موارد زیادی ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین از پاسخ به پرسش‌های مردم خودداری می‌کردند و ارائه جواب به قیمت جان ایشان تمام می‌شد. بعضی از افراد از مطالعه تاریخ پرهیز می‌کنند و ترجیح می‌دهند که برای راحتی بیشتر،

از حقایق بی‌اطلاع باشند. این افراد به اندازه‌ای خود را درگیر مسائل زندگی و دنیا می‌کنند که به این وضعیت معتاد می‌شوند و مغزشان کارکرد مطلوبی ندارد. عده‌ای از مردم هم می‌گویند جهل دارای لذت است. علم و اطلاعات بیشتر، موجب افزایش تکلیف و افزایش محدودیت می‌شود. فرد متدینی در حال حرکت در پیاده‌رو روزنامه‌پاره‌ها را جمع می‌کرد تا اسماء متبرکه و آیات قرآن نوشته شده در روزنامه‌ها مورد بی‌احترامی قرار نگیرد. در نتیجه بخشی از وقت او برای این کار صرف می‌شد.

اما بعضی افراد معتقدند که علم، دانش، آگاهی، لذیذترین چیز است. لذا برای رسیدن به آگاهی، زحمت آن را هم تحمل می‌کنند. این دیدگاه انسانی است. در حوزه‌های علمیه معروف است که طلبه وقتی که مجهول درسی را پیدا می‌کند، آن قدر لذت روحی و باطنی پیدا می‌کند که در بهترین حال از شغف و شوق می‌گوید: "أَيْنَ الْمُلُوكِ وَ ابْنَاءِ الْمُلُوكِ"، پادشاهان و فرزندان‌شان کجا هستند، که درک کنند من چه لذتی را تجربه می‌کنم. اگر کسی به تقدیر الهی، بوی علم و دانش را استشمام کند، دیگر علم را رها نمی‌کند.

در دنیای ما علم به معنای واقعی دو گونه فرض می‌شود. نوع اول علوم طبیعی است که گاهی نصیب دانشمندان غربی هم می‌شود و خودشان نقل می‌کنند که بعضی از این دانشمندان، برای کشف نکات علمی از زندگی طبیعی خود غافل می‌شوند. از خدای متعال می‌خواهیم که لذت‌ها و شیرینی‌هایی که در امور معنوی وجود دارد را به ذائقه‌ی روح ما بچشانند، تا از دوندگی در این دنیا برای رسیدن به دنیا نجات پیدا کنیم. بعضی افراد که خود را عاقل می‌دانند برای رسیدن به پول، جان می‌دهند، اما ما یقین داریم که این‌ها دیوانه‌اند.

### کانال‌های اثر گذار بر روح انسان

از مطالب مستند و صحیحی که مورد قبول دانشمندان غربی و شرقی هم هست، این است که هر انسانی می‌تواند از ابعاد و کانال‌های مختلف فضیلت یا رذیلت و بدی کسب کند. یکی از این کانال‌ها والدین، یعنی از طریق انتقال ژن است. در مورد جعفر کذاب یا پسر حضرت نوح سلام‌الله علیه شعرا در شعرهای خود آورده‌اند که ((با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد)). اگر ژن ضعیفی به فرزند منتقل شد، اما چون این ژن، ژن خوب و مثبتی بود و خود این بچه پس از رشد و درک خوب و بد، دنبال کارهای خوب رفت، این ژن‌های ضعیف خوب تقویت می‌شود.

کانال دیگر دستگاه گوارش و خوراک است. دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها هم که از واردات روح است جزء خوراک تلقی می‌کنیم. مطابق روایات اگر انسان از کانال چشم و گوش مطالب مثبت را دریافت کند خوب می‌شود و اگر از این دو کانال بدی‌ها را دریافت کرد، بد می‌شود. معاشرت با یک انسان کذاب، موجب دریافت رذیله‌ی دروغ گفتن از راه گوش می‌شود. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید: "مُعَاشَرَتِ الْأَشْرَارِ تُوجِبُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخِيَارِ". در این جمله‌ی به ظاهر ساده، یک دنیا مطلب است. نشست و برخاست کردن با انسان‌های نادرست و غیرصالح موجب می‌شود که ژن انسان تغییر کند. اگر خوب بوده به بدی منتقل می‌شود و نسبت به خوبی‌ها سوء‌ظن پیدا می‌کند. مثلاً به آیات قرآن بدبین می‌شود. فردی که در کودکی از شنیدن آیات قرآن لذت می‌برد، بعد از گرفتن دکترا و زندگی در خارج از کشور، تحمل شنیدن آیات الهی را ندارد. اگر امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه این‌گونه نفرموده بود، شاید به این راحتی کسی زیر بار این حرف نمی‌رفت. ولی چون باب مدینه‌ی علم چنین فرموده است، قابل تشکیک نیست.

### شایعه‌پراکنی و اثرگذاری آن

این وضعیت در زندگی طبیعی ما هم قابل ملاحظه است. اگر چندین نفر به صورت مجزا و با فاصله زمانی از یک نفر بدگویی کنند، نظر مثبت قبلی مردم نسبت به آن فرد، دقیقاً برمی‌گردد و منفی می‌شود. یا بالعکس در اثر شنیدن مکرر فضایل یک فرد، نظر مردم نسبت به او مثبت می‌شود. قصه لیلی و مجنون از دروغ‌هایی است که عرفای عرب در کتاب‌های خود نوشته‌اند و به فارسی ترجمه شده است. یکی از قصه‌ها این است که شخصی به دروغ گفت که منزل لیلی آتش می‌دهند. این دروغ بین مردم پخش شد و از آن جا که مراجعه به آن منزل هزینه‌ای نداشت، همه به راه افتادند.

گوینده‌ی این دروغ که این وضعیت و حرکت مردم را مشاهده کرد، خودش هم دچار تردید شد و کاسه‌ای برداشت و به سمت آن منزل حرکت کرد. این قصه یک تجزیه و تحلیل عقلی و فلسفی دارد. ذهن گوینده‌ی دروغ با مشاهده‌ی آن صحنه، یعنی

حرکت مردم به طرف آن منزل، تصاویری را برداشت می‌کند. این برداشت‌ها در مغز او بهره‌ی هرچند کم، از وجود دارد. یعنی معدوم نیستند. این شخص با خود فکر می‌کند، شاید واقعاً حرف من راست درآمده باشد. این تصور ذهنی با وضعیت آن کسی که اصلاً از این دروغ خبر ندارد تا او هم یک کاسه بردارد و به دنبال آش برود، متفاوت است. ذهن و فکر دروغ‌گوینده هم با این دروغ مشوب و مخلوط می‌شود. در نتیجه خودش هم تجزیه و تحلیل می‌کند، و به این نتیجه می‌رسد که یک کاسه بردارد و برود.

شایع کردن و مشاهده‌ی نتیجه، در مسائل سیاسی بسیار قابل ملاحظه است. شایع کردن یک چیز -ولو این‌که دروغ باشد- با گذشت زمان اثر خود را می‌گذارد. به همین صورت از بین بردن یک واقعیت اثر خود را می‌گذارد. در مراکز علمی غرب هم این مسائل مورد بحث واقع می‌شود. پس از شهادت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه، در سرزمین شامات یکی از ادله‌ای که بر دروغ بودن این واقعه اقامه می‌کردند این بود که این شهادت، در مسجد رخ داده است. مردم تحت تاثیر شایعات، نماز خواندن حضرت را باور نمی‌کردند.

امام چهارم صلوات‌الله‌علیه بر حسب نقل می‌فرماید سی‌هزار نفر به قصد کشتن پدر من، سوار اسب شدند و شمشیر به دست گرفتند، "كُلُّ يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِدَمِ أَبِي". معاویه در مدت سی و چند سال ریاست خود، زمینه‌سازی کرده بود که خانواده‌ی امیرالمؤمنین و فرزندان ایشان صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین با نماز کاری ندارند. به قسمی این دروغ جا افتاده بود که عمر سعد علیه‌لعنات‌الله (لعائن از لحاظ ادبیات عرب غلط است)، در عصر نهم به خود اجازه داد که به مردم بگوید: ((يا خَيْلَ اللَّهِ إِرْكَبِي وَ بِالْجَنَّةِ أَبْشِرِي))، یعنی برای کشتن آقا راه بیافتید و من بشارت بهشت به شما می‌دهم. عراق و به خصوص کوفه شیعه‌نشین بود. در بین آن مردم شخصی مانند حبیب‌بن‌مظاهر وجود داشت. امام حسین صلوات‌الله‌علیه طبق نقل برای او نامه نوشت و او را به کربلا دعوت کرد و در آن نامه مرقوم داشت: "مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ".

### روش تاثیرگذار امام حسین صلوات‌الله‌علیه

اگر کسی جامعه‌شناس باشد، باید در مقاطع مختلف تاریخی از الان تا صدر اسلام جامعه را بشناسد. پیامبران خدا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین آمده‌اند که این چهارپایاها را انسان کنند. چنین شخصی باید خودش یک امتیاز ذاتی داشته باشد. او نمی‌تواند به مردم بگوید جبرئیل به من نازل شده و خدای متعال فرموده است که به مردم بگویید این کار را انجام دهند. این شخص باید تمام خصوصیات و شرایط زمان خود را بشناسد و بداند اکثریت مردم را چه افرادی تشکیل می‌دهند و این اکثریت تحت تأثیر چه عواملی قرار می‌گیرند و راه می‌افتند.

سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه در آن خطبه‌ی شب هشتم سال شصت هجری که در مکه خواند و صبح فردای آن روز بعد از نماز صبح حرکت کرد، فرمود آخر این سفر کشته شدن و خون است. ممکن است کسی با ملاحظه‌ی این خطبه تصور کند که آن حضرت سیاست نداشته است. به ظاهر دهم محرم‌الحرام سنه‌ی شصت و یک هجری در کربلا پیروزی حاصل نشد و خسارتی بیش از آن برای انسان قابل تصور نیست، اما دو سال بعد چهارهزار نفر تائب به وجود آمد. حدود هزار نفر همراه حضرت به کربلا رسیدند. هنگام برخورد با حربن‌یزیدریاحی، زهیر خدمت‌ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه رسید و عرض کرد که اگر شما اجازه بدهید، الان همه‌ی ایشان را نابود می‌کنیم. حضرت اجازه نداد. تمام حرکات آن بزرگوار در سطح بالایی از سیاست و عقل بود و قدم به قدم با حساب ریاضی قابل محاسبه بود. زیرا خودش حق بود، اما حقی در اقلیت. حقی که در اقلیت است، با شمشیر پیش نمی‌رود. این اقلیت باید از آن نیرویی استفاده کند که در اکثر افراد جامعه وجود دارد. این نیرو احساسات و عاطفه است.

به نظر من امام رحمت‌الله‌علیه یک کپی از کربلا و کار امام حسین برداشت و آن را در ایران پیاده کرد. البته این امر به پی‌گیری نیاز دارد. این انتقاد به امام وارد نیست که اگر انقلاب نشده بود، جامعه ما این وضعیت را نداشت. موضوع رشدی که خدای متعال به انبیای خود داده است که مردم را انسان واقعی کنند از بحث‌های خیلی دقیق قرآنی است که شاید هر مستمعی ظرفیت آن را نداشته باشد. مرحوم حاج‌آقا رضوان‌الله‌علیه می‌گفت: به من می‌گویند چهل سال است که موضوع توحید را بحث می‌کنید. علت این است که شنونده‌ها هنوز از پله‌ی اول بالا نیامده‌اند. تغییر فرهنگ یک جامعه بسیار مشکل است و کار هر

کسی نیست. ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هم در این امر موفق نبودند. بالاترین حرکت را ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه در جامعه ایجاد کرد و آن هم در حد پاره کردن چرت مردم بود. ان‌شاء‌الله این امر به دست بقیة‌الله صلوات‌الله‌علیه به انجام خواهد رسید. این مطالب را به گوش بچه‌ها و جوان‌ها برسانید، که عادت کنند از این نکات فرار نکنند و تنها تمایل به حضور در جلساتی نداشته باشند که مطالب مورد علاقه‌ی آن‌ها در آن ذکر می‌شود. دکتری که به انسان خبر از بیماری مهلک او می‌دهد، دوست او است. آن کسی که این حقیقت را از او پنهان می‌کند، دشمن او است. شخصی که مرحوم شده، بعد از هفت سال فهمیده بود که بیماری‌اش مهلک بوده است. او پزشک معالج خود را به دلیل پنهان‌کاری مقصر می‌دانست. به او گفتم "العَبْدُ يَدْبُرُ" یعنی می‌خواهد برای هفت سال بعد خود نقشه بکشد، اما "وَاللَّهُ يَقْدَرُ"، خدای متعال هم نظر خود را دنبال می‌کند و این عبد بی‌خبر است. مگر کسی می‌تواند بدون اراده‌ی حق تعالی کاری کند؟

مسئله‌ی توحید و شرک به قدری ظریف و به هم نزدیک است که روایات می‌گویند شرک مانند حرکت یک مورچه‌ی کوچک در شب تاریک روی سنگ صاف است. صدای پای این مورچه‌ی کوچک که روی سنگ صاف راه می‌رود شنیده نمی‌شود. چه کسی می‌تواند ادعا کند که شرک خفی را در وجود خود پیدا کرده و دور انداخته است؟

این مطالب حاشیه‌های موضوع اول بحث بود، یعنی رشد و برتری انبیا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین نسبت به سایر مردم چه مقدار باید باشد، تا خدای متعال در تفضل و در هدایت‌گری خود نسبت به مردم کم نگذاشته باشد.

### توطئه‌ها برای ریشه‌کن کردن توحید در صدر اسلام

عمر و ابی‌بکر از نوابغ بودند و نبوغ ابی‌بکر بیشتر از عمر و استاد او بود. از وقتی که هنوز مقام رسالت از دست مردم فرار نکرده و در غار نرفته و امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه را در لیلۃ‌المبیت جای خود نخواستند، آن دو نقشه می‌کشیدند که ریشه‌ی توحید و خدانشناسی را درآورند و نگذارند این امر در مردم جا بیافتد. حضرت می‌دانستند اگر او در مکه بماند، امکان فرار برای ایشان فراهم نمی‌شود، لذا به او فرمودند که همراه ایشان برود. منظور از یار غار که بین مردم مصطلح است، ابوبکر است. زیرا همراه حضرت در آن غار غیر از او کسی نبود. از آن وقت این‌ها منتظر بودند که شرایطی به وجود آید که بتوانند ریاست و رهبری کنند.

آن‌ها می‌دانستند که در زمان حیات حضرت این امر امکان‌پذیر نیست، زیرا از چند سال قبل از رحلت، حضرت زمینه‌سازی برای داماد خود را شروع کرده بود. آن بزرگوار غیر از حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها، دختر دیگری به نام زینب سلام‌الله‌علیها داشت. ایشان در حال مراجعت از سفر بود، که در حال بارداری به دلیل ترس ناشی از عبور یک تیر از کنار گوش ایشان، سقط جنین کرد و از دنیا رفت. در نتیجه تنها فرزند مقام رسالت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها بود. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه داماد آقا شده بود و زمینه‌ی ریاست ایشان هر روز مساعدتر می‌شد. بنابراین آن دو نفر راه رسیدن به اهداف خود را در مقطوع‌النسل کردن مقام رسالت، با از میان برداشتن دختر و داماد ایشان دیدند. همواره بخشی از ناراحتی ناشی از ظلم‌هایی که به پیغمبر صلوات‌الله‌علیه و آله و بی‌حرمتی‌هایی که به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌کردند، به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها منتقل می‌شد. در ایام بیماری مقام رسالت اولی رفت که در مسجد نماز بخواند. حضرت دستور دادند با وجود ضعف فراوان و در حالی که زیر بغلشان را گرفته بودند و پاهای ایشان روی زمین کشیده می‌شد، حضرت را به مسجد ببرند. ایشان عبای اولی را کشیدند و او را کنار زدند و خود به نماز ایستادند. پس از رحلت، حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها و همسر گرانقدر ایشان پشتیبانی نداشتند. عمر که چهره‌ای خشن داشت در کوچه‌ها به راه افتاد و شمشیر کشید و آن فجایع به وقوع پیوست.